

پیام متین

چکیده: در این سرمقاله، نسبت سه گانه فقه - اخلاق - سیاست بررسی شده است و نشان داده شده است که با برداشت خاصی از نسبت فقه و اخلاق می‌توان رویکرد فقهی به سیاست را زمینه راه‌یابی دوباره اخلاق به سیاست در جهان جدید دانست.

رویکرد فقهی به سیاست و حکومت را می‌توان از وجوه گوناگونی به بحث و نقد و بررسی گرفت. یکی از وجوهی که در این میان کمتر بدان پرداخته‌اند بررسی این موضوع از رهگذر کاوش در باب نسبت سه گانه اخلاق - فقه - سیاست است.

(۱)

سیاست در جهان جدید عمدتاً با وصف «رنال» شناخته می‌شود، و تداعی‌گر روح ماکیاولیستی حاکم بر مناسبات قدرت است. رویگردانی نهادهای سیاسی و مدنی از نهاد دین پس از قرون وسطا در جهان غرب، با نوعی اعراض از دواعی و التزامات اخلاقی در سیاست و حکومت نیز همراه شد. هرچند تحلیل نظری، تاریخی و جامعه‌شناختی شکاف میان سیاست و حکومت فارغ از استیلای کلیسا و دواعی و التزامات اخلاقی در این مقال مقدور نیست، اما ذکر این نکته کافی است که روح کلی حاکم بر

سیاست فارغ از اخلاق چیزی جز تجویز قربانی کردن فضایل در پای اهداف نبوده است. و این در حالی است که در دوران جدید سیاست غیراخلاقی، تئوریزه هم می‌شود و به هزاران افسون عقل، توجیهات خردپسند می‌یابد و بدین سان، شکاف بزرگی در حوزه سیاست و خصوصاً در نسبت آن با اخلاق رخ می‌دهد. اگر پیش از دوران مدرن، اخلاقی بودن، وصف نیکویی برای سیاست تلقی می‌شد و سیاست غیر اخلاقی، لااقل مذموم شمرده می‌شد، اما از آن پس دیگر نه تنها عیبی در سیاست غیر اخلاقی ندیدند، بلکه سیاست را به ناگزیر، اخلاق گریز و حتی اخلاق ستیز یافتند؛ و این چیزی جز تغییر ملاک حسن و قبح در امر سیاست و حکومت نبود. اگر تا پیش از آن، در عمل اعتنایی به معیار حسن و قبح اخلاقی در سیاست نمی‌رود، از آن پس نظراً و عملاً، چنین معیار و مبنایی برمی‌افتد و رابطه اخلاق و سیاست یکسره قطع می‌شود.

(۲)

فقه و اخلاق علی‌رغم تفاوت‌هایی که دارند، از ویژگی‌های مشترکی نیز برخوردارند، که اهم آنها این است که هر دو از حسن و قبح باردارند و تکلیف و توصیه می‌زایند و با افراد مکلف عاقل آزاد مختار، سخن می‌گویند. اما در نسب‌شناسی این خویشاوندی و پیوند دو گونه سخن رفته است: گروهی این را فرزند آن دانسته‌اند و گروهی آن را نتیجه این، و میان این دو قول شکاف شگرفی است.

از گروهی اگر نشانی جامعه‌ای آباد و آزاد را بگیرند که در آن انسانیت در پرتو فضایل اخلاقی بیشترین کمال را یافته باشد، طریق فقه و شریعت را نشان می‌دهند؛ یعنی امتداد این راه به هر جاکه برسد همان جا می‌توان شاهد وضعیت کمال مطلوب و ممکن بود. در مقابل، گروهی پاسخ آن پرسش را منوط به روشن کردن موضع اخلاقی در باب عدالت، آزادی و انسانیت می‌کنند، زیرا این مفاهیم را در سلسله علل احکام فقهی شریعت و تعیین‌کننده آن می‌دانند؛ با برداشت خاصی از عدالت و آزادی، فقهی برمی‌آید و با برداشتی دیگر، فقهی دیگر. بنابراین بسته به اینکه فضایل و مصالح و مفاسد اخلاقی را در سلسله علل احکام فقهی بنشانیم یا بالعکس، دو نوع نسبت میان این دو قلمرو قابل تصور است: در نسبت نخست، ارزش‌های اخلاقی، ابتدا آگاهانه تعریف و سپس در چهارچوب احکام فقهی تضمین می‌شوند، اما در دومی، اخلاق، محکوم احکام فقهی است. در نسبت نخست، احکام اخلاقی، اصل‌اند و فقه، تابع و متضمن آنهاست. ولی در دومی احکام فقهی، اصالت دارند و اخلاق، تبعی و غرضی است.

(۳)

در باب نسبت فقه و سیاست، سخن بسیار گفته‌اند و جای سخن بسیار مانده است، اما تردیدی نیست که طرح نظریه ولایت فقیه از سوی امام خمینی (س) بسان مبنای حکومت جدید در ایران، بازار این بحث را در دو دهه اخیر در حوزه فقه شیعی، گرم کرده است و تأملات بسیاری را برانگیخته است. نسبت فقه و سیاست را در دو زمینه می‌توان جستجو کرد: یکی مبانی مشروعیت سیاسی و دیگری معادلات پیش‌بینی شده قدرت، در ساخت حقوقی حکومت، میان جامعه سیاسی و جامعه مدنی.

در تحلیل نسبت فقه و سیاست، اغلب آراء درباره زمینه نخست، طرح شده است، اما ارج و قدر مباحث زمینه دوم به هیچ روی کمتر نیست. در اینجا هم سخن در همین زمینه دوم است. اما کاوش این نسبت در اینجا از جهتی خاص، مورد نظر است.

نظریه‌های دولت و حکومت، وجوه و ابعادی دارند و بسته به اینکه خاستگاه نظری یک نظریه دولت و حکومت چه باشد، وجهی و بُعدی از آن برجسته می‌شود. نظریه ولایت فقیه که با قرائت موجود در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبنای استقرار و تأسیس دولت و حکومت جدید در ایران است، وجه و بُعد برجسته‌ای از جنس فقه دارد. نکته‌ای که در این زمینه، شایسته همه گونه تأکید است، قانونی بودن برداشتی از ولایت فقیه است که مبنای تأسیس و استقرار دولت و حکومت اسلامی در ایران قرار گرفته است. سازگاری و تلائم اصول قانون اساسی، یکی از پیش‌فرضهای غیر قابل انکاری است که با توجه به آن در مقام عمل و اجرا، باید نظریه ولایت فقیه در کنار سایر اصول مصرّح قانون اساسی و همخوان با آنها فهم شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با برجسته ساختن وجه فقهی نظریه دولت و حکومت می‌تواند آستن مولود مبارک قانونی شدن روابط سیاسی مردم و حکومت باشد.

(۴)

بر مبنای نکته‌های سه گانه فوق، اکنون می‌توان پنجره جدیدی را در تحلیل نهایی رویکرد فقهی به سیاست گشود. در میان این نسبت‌های سه گانه، نسبت فقه و اخلاق، واسطه العقد و حلقه تعیین‌کننده نسبت سه گانه اخلاق - فقه - سیاست در تحلیل نظریه سیاست و حکومت مندرج در

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است؛ نسبتی که فقه با سیاست و حکومت در نظام اسلامی ایران برقرار کرده است بستر طرح مسأله مورد بحث و مفروض آن است، اما داعیه این مقال آن است که با وجود این مفروض می توان از طریق تعیین نسبتی خاص از میان نسبت های ممکن و موجود میان فقه و اخلاق، نسبت نامألوف و نامعروفی را که در عصر حاضر میان سیاست و اخلاق برقرار شده است، دست کم درون یک نظام سیاسی تغییر داد و نظام جمهوری اسلامی را بسان نمونه مثالی تحقق تعریف مجذدی از نسبت اخلاق و سیاست در بستر و زمینه رویکرد فقهی به سیاست، فراروی جهانیان نهاد.

(۵)

چنان که گذشت، اخلاق، خصوصاً در مقیاس اجتماعی، برآمده از حیات تاریخی و اجتماعی و برخاسته از عقل عملی و فطرت بشری است و در هر دوره در قالب مقبولات عصری رخ برمی کند. در پرتو چنین نگرشی و در زمینه تعریف نسبتی خاص میان اخلاق و فقه، می توان فقهی متناسب با مقتضیات اخلاقی و معرفتی عصری داشت، و با چنین تحلیلی ممکن است بتوان به برداشتی مبنایی از مراد امام خمینی (س) از تأثیر مقتضیات زمانی و مکانی بر اجتهاد رسید و دریافت که ایشان چگونه در عین پای بندی به فقه جواهری، از کافی نبودن اجتهاد مصطلح حوزه ها سخن می گفتند، و از جمود و تحجر در پاره ای از زوایای حوزه های علمیه سخت می نالیدند. عنصر مصلحت نیز که ابتکار ایشان برای کارآمد کردن نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه بود، در پرتو این تحلیل، مصون از برخی کژتابی های ممکن، قابل فهم می شود.

(۶)

با چنین برداشتی، پای بندی به فقه دینی، طریقت و شریعتی است برای دستیابی به هدف حقیقی خلقت آدمی و بعثت انبیا، یعنی نیل به کمال لایق اخلاقی. و در این صورت می توان فهمید که چگونه پیامبر خاتم - صلی الله علیه و اله - هدف بعثت خود را در اتمام مکارم اخلاق، خلاصه و منحصر می کنند از این منظر، فقه، نسبت به اخلاق طریقت می یابد نه آن که در خود متصلّب شود و موضوعیت پیدا کند. بدین سان هدف از تأسیس حکومت دینی بر اساس نظریه ای فقهی، نه نفس اجرای احکام فقهی، بلکه تأمین سطح والاتری از اخلاق حسنه انسانی - الهی از طریق اجرای احکام

فقهی، خواهد بود.

فقه

با عطف نظر به آنچه در بند یکم گذشت، روشن می‌شود که قربانی کردن فضائل در پای هدف که مقتضای سیاست مدرن است، با قرابت نزدیکی که میان فقه و اخلاق برقرار است ناسازگار می‌افتد. اگر نفس اجرای احکام، مستقل از نسبت آنها با اصول و مبانی اخلاقی، به عنوان هدف یک حکومت تعریف شود، در این مسیر تمسک به هر وسیله و قربانی کردن هر فضیلتی موجه و حتی ضروری است.

اما اگر فقه ما، نسبی از اخلاق ببرد و سببی برای تأمین آرمان‌های اخلاقی باشد، پنجره جدیدی است که به تاریخخانه سیاست و حکومت گشوده می‌شود و نسبت جدیدی میان آسمان و اخلاق و فضای بسته و دلگیر سیاست برقرار می‌کند. چنین نظام فقهی‌ای در فلسفه سیاسی اخلاقی ریشه دارد و میوه آن تأمین حقوق مدنی (Civil Rights) است.

(۷)

همچنین در پرتو این برداشت از نسبت فقه و اخلاق است که جمود، تحجر و مقدس مآبی هم گذشته از آنچه عموماً به ذهن متبادر می‌شود، با ارجاع به مبانی معرفت‌شناختی، معنایی محصل می‌یابد و مرز آن از تعهد به شریعت و دین‌ورزی بصیرانه روشن می‌شود. جمود، تحجر، و مقدس مآبی که روح حاکم بر آن تصلب بر ظاهر شریعت است و غفلت از باطن، حقیقت و غایت آن، ریشه در همان باور سابقه‌داری دارد که اخلاق را مسبوق به شریعت و مشروب از آن می‌داند، و لذا حسن و قبح شرعی را به جای حسن و قبح عقلی می‌نشانند و خواه و ناخواه به دامن گرایشهای اخباری‌گری و اشعری‌گری در می‌غلطند. اما تعهد به شریعت از آنجا در دیوار متصلب تحجر رخنه می‌افکند که ملاکهای عقلانی حسن و قبح و صدق و کذب را اولاً، در پذیرش شریعت و ثانیاً، در استخراج احکامی الهی و انسان‌نواز حاکم می‌کند و خود را در هر دو سطح با دریافتهای عقل عملی بشر در معرفت و اخلاق متوازن می‌سازد.

مصلحتی هم که پرورده دریافت و برداشتی از این نوع رویکرد فقهی به سیاست است، مصلحتی خردپذیر، اخلاق پسند، و انسان‌نواز است، نه مصلحتی سراپا برآمده از منطق حفظ و بسط اقتدار و منافع. مصلحت به این معنا دیوار به دیوار سنجیدن نقش زمان و مکان در اجتهاد به مفهومی است که ذکر آن رفت، وگرنه، اگر مراد از آن رعایت مصالح جزئی در سیاست و حکومت باشد، نه با مفهوم بدیعی

چنین مصالحی، وجه مشترک همه الگوهای سیاست و حکومت است که حظی - حتی نه چندان وافر - از خردورزی برده باشند.

شاید بتوان گفت آنچه که بسان ابتکار امام خمینی (س) در وارد کردن عنصر مصلحت در سیاست و حکومت اسلامی قابل ذکر است، در نسبت میان اخلاق و سیاست باید فهم شود. مصلحت به مفهوم رایج آن، تلازمی غیرقابل انکار با بریدن پای اخلاق از سیاست دارد، اما از آنجا که در نظریه سیاسی امام پای مصلحت از طریق نسبتی خاص میان فقه و سیاست به سیاست باز می‌شود، از مبانی و پیش فرضهای فقهی اثر می‌پذیرد. برداشت امام از این نسبت، برداشتی احیاگرانه است که شیوه عدلیه و روش اصیل اجتهاد اصولی را تجدید حیات می‌کند و احکام فقهی را با تضمین مقتضیات عصری در ظل و ذیل احکام اخلاقی می‌نشانند.

(۸)

از رهگذر این نظریه احیاگرانه در باب نسبت فقه - سیاست - اخلاق، فایده معرفتی مهمی نیز نصیب فلسفه سیاسی مسلمانان می‌شود. یکی از پرسشهای اساسی در حوزه فلسفه سیاسی، پرسش از قدر و قیمت حکومتهاست؛ برای تأسیس و حفظ امنیت و استقرار شکل معینی از حکومت تا کجا می‌توان ایستاد و چه بهایی را می‌توان پرداخت؟ یا تأسیس، استقرار و امنیت شکل خاصی از حکومت تا کجا خواستنی است؟

در این مجال به طیف پاسخهای ممکن یا موجود نمی‌پردازیم. اما فی الجمله گفتنی است که هر پاسخی به این پرسش داده شود، در شکل و قالب واحدی قابل صورت بندی است: استقرار، امنیت و توسعه هر نظام سیاسی و اجتماعی تا آنجا خواستنی و پذیرفتنی است که منجر به نقض غرضی که از تأسیس آن داشته‌اند نشود، وگرنه اغراض دیگر از راههای دیگر و چه بسا آسانتر و ارزانتر هم، قابل حصول و وصول می‌توانستند باشند.



الگوی حکومتی امام خمینی (س) را اگر در پرتو نسبت خاصی میان اخلاق، فقه و سیاست، با شرحی که گذشت فهم کنیم، با حکومتی روبه‌رو خواهیم بود که تمام وجه بقا و توسعه آن، در گرو حفظ آرمانهای انسانی و اخلاقی است، زیرا با رویکردی فقهی به سیاست - رویکردی که با پیش فرضهای

اخلاقی متوازن افتاده است. آزمودن راههای ضد اخلاقی و ضد انسانی برای تأمین بقا و استقرار و توسعه نظام سیاسی، در حقیقت بر سر شاخ نشستن و بن بریدن است.

باز تولید آرمانهای اخلاقی و انسانی حکومت اسلامی، در هفتمین انتخابات ریاست جمهوری با گذشت حدود دو دهه از پیروزی انقلاب و استقرار نظام اسلامی در ایران و اقبال عمومی نسبت به آن آرمانها نیز از همین منظر باید به فال نیک گرفته شود، زیرا این پدیده نشانه ظرفیت نظام سیاسی و جامعه مدنی در ایران اسلامی برای بازنگری و ترمیم قانونی و بی تنش مسیری است که سیاست و حکومت اسلامی می پیماید.

واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

والعاقبة للمتقين